

گفتنی ها و ضرب المثل ها در مسیر زمان

تهیه ، تنظیم و ویرایش (خجسته - زیمیر و اسکاری) قسمت نهم و پایانی



باد صرصر



دوندگان سریع السیر، امثال و نظایر بیکها و شاطرهای (بیکهایی بودند که شبانه روز راهپیمایی می کردند که نامه و بسته ای را به کسی دیگر در شهر دیگری برسانند، آنها حتی موقع شب نیز در حین راه رفتن می خوابیدند) قدیم و همچنین چهارپایان تیز تک نظیر رخس رستم و شبیدیز خسرو پرویز و غران لطفعلی خان زند را که به سرعت برق و باد به مقصد میرسیدند اصطلاحاً به "باد صرصر" تشبیه و تمثیل می کنند؛ چنان که مسعود سعد در توصیف اسب سلطان چنین می گوید:

چون بگاه رزم زخم خنجر او برق شد

ساعت حمله کنان رخس او صرصر گرفت

نظامی گنجوی، شبیدیز را به باد صرصر تشبیه می کند و می گوید:

به شیرنگی رسی شبیدیز نامش

که صرصر در نیاید گرد گامش

هر بادی به این نام خوانده نمی شود، بلکه باد صرصر باد عذابی است که دانستن ریشه تاریخی آن خالی از فایده نخواهد بود. قوم عاد در سرزمین احقاف (میان یمن و عمان) روزگار را به خوشی و نعمت به سر می بردند. با آنکه خدای تعالی تمام ابواب برکات رحمتش را به روی قوم عاد گشود، باز در مبدأ آفرینش و بخشنده آن نعمتها تفکر نمی کردند و کماکان اصنام چوبین و بتهای سنگی را می پرستیدند. دیر زمانی نگذشت که رذایل اخلاقی و آدمکشی نیز به همراه جهالت و بت پرستی در میان توانگران و زورمندان این قوم ریشه دوانید و فاصله طبقاتی بر اثر ظلم و ستم نسبت به زیردستان و درماندگان زیاد شد. چون این وضع ناگوار از حد گذشت، ایزد متعال برای هدایت آن قوم گمراه اراده فرمود که از میان خودشان پیامبری برگزیند. پس "هود" را که فردی شایسته و حلیم و خلیق بود به رسالت مبعوث فرمود.

هود به وظیفه خطیر خود قیام کرد و در مقام موعظه و ارشاد قوم برآمد، ولی در جواب هود گفتند: «این چه هذیان است که می گویی؟ آیا می خواهی خدایی را که تنها و بدون شریک باشد بپرستیم؟» هود به قدر عقل و اندیشه قوم مجدداً اقامه حجت کرد. زمین و آسمان و ابر و باد و مه و خورشید را که به قدرت لایزال قادر در

سیر و حرکت هستند بر آنان عرضه کرد تا دست از بت پرستی و آزار خلق و مفسد اخلاقی بردارند و یکتاپرستی را پیشه سازند. قوم عاد این بار قدم جسارت قرآتر نهاده گفتند: «معلوم می شود تو مردی سفیه و دیوانه هستی که آئین و عبادات ما را تقبیح می کنی. آخر چگونه ممکن است، خدایان خویش را که در کنار ما به سر می برند به دست فراموشی بسپاریم و به خدای نادیده تو گرویده شویم؟» آنگاه هود را به باد تمسخر و استهزا گرفتند و نصایح و مواعظش را به خونسردی و بی اعتنائی تلقی کردند ولی هود از اجرای امر الهی باز نایستاد و به آنان گفت: «من دیوانه نیستم بلکه از طرف خدای متعال به دلالت و راهنمایی شما مبعوث گردیدم. و در پایان مقال آنان را به قهر و غضب قادر سبحان تهدید کرد.

قبیله عاد در جوابش گفتند: «بدون شک یکی از خدایان ما بر تو خشم گرفته، عقل و شعور تو را مختل ساخته است که اینطور هذیان می گویی و اوهام و خرافات می بافی. بر ما مسلم است که حیاتی جز همین حیات دنیوی نیست و هیچکس نمی تواند ما را عذاب کند. نه مواعید تو ما را فریب می دهد و نه از قهر و غضب خدای تو بیم داریم. اگر راست می گویی آن عذاب موعود را بر ما نازل کن.» چون هود پیغمبر از دلالت و راهنمایی قوم ظرفی نیست و آنها کماکان در عناد و لجاج و گمراهی دید، عجز و انکسار خویش را از انجام مأموریت در پیشگاه الهی عرضه داشت، تا هر طور مشیتش تعلق پذیرد، قوم عاد را گوشمالی دهد. بامدادان هنوز خورشید جهانتاب به تمام و کمال ظاهر نشده بود که ابر سیاهی از گوشه افق نمودار گردید. قوم عاد به گمان آنکه باران نافع به لطف و عنایت اصنام و خدایانشان خواهد بارید، به سوی مزارع و کشتزارهای خویش شتافتند و زمینها را برای آبیاری آماده ساختند.

هود که به اتفاق پیروانش از دور ناظر جریان بود، با نیشخندی به آنان گفت: «ای قوم، این ابر برای ریزش باران رحمت نیست، بلکه نایره غضب الهی است که باد سهمگین پر خروشی - باد صرصر - آن را به سوی شما می راند. این همان باد عذاب است که در انتظارش بی تاب می گردید. هنوز فرصت دارید که به حقیقت وجود باریتعالی ایمان بیاورید و به سوی من آیید و گرنه دیر زمانی نمی گذرد که خان و مان و قبیله شما نیست و نابود خواهد شد. قوم عاد به آخرین اتمام حجت هود هم کمترین ترتیب اثری ندادند و به انتظار نزول باران چشم بر آسمان دوختند، اما طولی نکشید که باد صرصر وزیدن گرفت و تمام آلات و ابزار و چهارپایانشان را به جاهای دور دست پرتاب کرد. ترس و وحشت بر قوم عاد مستولی شد و به خانه های خویش پناهنده شده، درها را محکم بستند، ولی شدت باد صرصر به قدری زیاد بود که ریگهای بیابان را به هوا بلند کرد و زمین و آسمان به کلی تیره و تار گردید.

خلاصه هفت شب و هشت روز، وزش باد صرصر به شدت ادامه داشت و آن قبیله گمراه را مانند نخلهای سست بنیان از بیخ و بن برافکند و همه را در درون اتلال شن و ریگ بیابان مدفون ساخت. چون طغیان باد صرصر فروکش کرد و هوای گرد آلود صاف و روشن شد، هود به اتفاق پیروانش راه حضر موت را در پیش گرفته بقیه عمر را در آن سرزمین به عبادت و پرستش خدای یگانه، پرداخت و باد صرصر از آن تاریخ به صورت ضرب المثل درآمد؛ چنانکه خاقانی گوید:

او هود ملت آمد بر عادیان فتنه

الا سپاه خشمش من صرصری ندارم.

سر و گوش آب دادن



عبارت بالا اصطلاحی است که در میان طبقات از وضع و شریف رایج و معمول است و هرگاه که پای تجسس و تحصیل اطلاع از امری پیش آید آن را به کار می برند. فی المثل گفته می شود: «دیروز به منزل فلانی رفتم

و سر و گوش آب دادم تا ببینم عقیده او نسبت به فلان موضوع چیست.» یا اینکه گفته می شود: «فلان دولت جاسوس فرستاد تا سر و گوش آب دهد و به میزان قدرت نظامی و اقتصادی کشور ما دست یابد و...» قابل توجه این است که باید دید واژه های سر و گوش و آب در بیان تجسس و تحصیل اطلاع و آگاهی از مکنونات خاطر دیگران چه نقشی دارد و ریشه تاریخی آن چیست. در مورد ریشه تاریخی این مثل سانر دو روایت از عقلای قوم و ارباب اطلاع شنیده شده است که برای قضاوت و داوری محققان و پژوهشگران هر دو روایت نقل می شود:

در قرون و اعصار قدیمه که سلاح گرم هنوز به میدان نیامده با سلاحهای سرد از قبیل شمشیر و کمان و گرز و نیزه و جز اینها مبارزه می کردند و مدافعان اگر خود را ضعیفتر از مهاجمان می دیدند در دژها و قلاع مستحکم جای می گرفتند و در مقابل دشمن مهاجم پایداری می کردند. دژ یا قلعه محل و مکاتی بود که غالباً بر بلندی قرار داشت و اطراف آن را دیوار محکم و بلندی از سنگ و ساروج به ارتفاع ده الی بیست متر می ساختند که دشمن نتواند از آن دیوار بالا برود. این دیوار قطور سر به فلک کشیده در درون قلعه برجها و باروها و کنگره ها و پله ها و راهروهای باریک و پرپیچ و خمی داشت که مدافعان از آن پله ها بالا می رفتند و در درون برجها و باروها از داخل سوراخها و منافذی که داشت به سوی مهاجمان که قلعه را چون نگین

انگشتر در میان گرفته بودند تیراندازی کرده از نفوذ و پیشروی آنها جلوگیری می کردند. این قلعه ها درهای بزرگ و سنگینی از جنس سنگ یا آهن داشت که جز با وسایل قلعه کوب و تیرهای آهنین که چند نفر از سربازان مهاجم آنرا بر دوش گرفته بر این درها می کوبیدند آن هم به سختی و دشواری قابل گشایش و تسخیر نبود. در درون قلعه اطاقهای متعدد برای سکونت و استراحت مدافعان و همچنین انبارهای زیادی برای ذخیره و نگاهداری خواربار تعبیه شده بود که بر حسب گنجایش قلعه و تعداد جمعیت تا چند سال میتوانست آذوقه مدافعان را تأمین کند. ضمناً برای تأمین آب مشروب قلعه غالباً از قنات استفاده می کرده اند که مظهر قنات در درون قلعه به اصطلاح آفتابی می شد.

با این توصیف اجمالی که از کیفیت و چگونگی ساختمان قلعه به عمل آمد ساکنان و مدافعانش سربازان مهاجم را کاملاً می دیدند و از کم و کیف اعمال آنها آگاه بودند؛ زیرا در بلندی و مشرف بر مهاجمان قرار داشته اند در حالی که سربازان مهاجم جز دیوارهای بلند چیزی نمی دیدند و از حرکات و سکنات محصورین به کلی بی خبر بوده اند. گاهی که کار بر مهاجمان سخت دشوار می شد و هیچ گونه راه علاجی برای تسخیر قلعه متصور نبود، فرمانده قوای مهاجم یک یا چند نفر از افراد چابک و تیزهوش را از درون چاه تاریک قنات به داخل قلعه میفرستاد و به آنان دستورات کافی میداد که در مظهر قنات در درون قلعه "سر و گوش آب بدهند" یعنی سر و گوششان را هم هر به چند دقیقه در درون آب قنات فرو برند و بدین وسیله خود را از معرض دید محصورین محفوظ دارند تا هوا کاملاً تاریک شود و آنگاه داخل قلعه شده به جاسوسی و تجسس در اوضاع و احوال قلعه راجع به تعداد مدافعان و میزان اسلحه و نقاط ضعف و نفوذ آن بپردازند.

محل تأمین خواربار قلعه را نیز شناسایی کنند و از همان راهی که داخل قلعه شده اند مراجعت کرده مراتب را به اطلاع فرمانده متبوعه خود برسانند. وظیفه این افراد چابک و زیرک تنها شناسایی قلعه نبود بلکه گاهی به آنها مأموریت داده می شد که انبار خواربار و اسلحه خانه را در قلعه با وسایل آتش زا که در اختیار داشتند به آتش بزنند. یا اینکه دست و دهان یکی از افسران یا سربازان مدافع را ببندند و از همان راه قنات به خارج از قلعه انتقال دهند تا ضمن بازجویی از آن افسر یا سرباز مدافع به کم و کیف قلعه و راه نفوذ و تسخیر آن پی ببرند و قلعه را فتح کنند. غرض از تمهید مقدمه بالا این بود که ریشه تاریخی ضرب المثل "سر و گوش آب دادن" دانسته شود که جاسوسان از این رهگذر چگونه به اسرار قلاع جنگی پی می بردند و راه نفوذ و تسخیر قلاع را هموار میکردند و رفته رفته عبارت سر و گوش آب دادن در مورد جاسوسی و تجسس اوضاع و احوال دیگران به صورت ضرب المثل درآمد است.

روایت دوم که از بعضی معمران شنیده و استنباط شد این است که در ازمنه و ادوار گذشته که حمام خزینه دار معمول بود، خانمهای خانه دار که معمولاً روزهای جمعه به حمام میرفته اند ناگزیر بودند مدت چند ساعت در صحن حمام به نظافت و شستشوی خود و اطفالشان بپردازند. گاهی هم دست و پا و موی سرشان را حنا می بستند، که در آن صورت مدت اقامت در حمام تا هنگام ظهر به طول می انجامید. در زمانهای قدیم که حجاب معمول بود و بانوان خانه دار از لحاظ معاشرت و محاورت در خارج از محیط خانه محدودیتهایی داشته اند بهترین فرصت و موقعیت برای آنها حمام روز جمعه بود که عقده و سفره دل را بگشایند و وقایع و جریانات هفته ای را که گذشت از خوب و بد، زشت و زیبا و غم و شادی برای یکدیگر آن هم با صدای بلند بیان کنند. اگر صحن یک حمام قدیم را مجسم کنیم که در آن چندین نفر زن و دختر، دوتا دوتا، چهار تا چهار تا، دور هم

حلقه زده مشغول گفتگو هستند؛ آنگاه معلوم می شود که اصطلاح حمام زنانه در مورد گفتگوهای گوشخراش و پر سر و صدای دسته جمعی که نه متکلم معلوم است نه مخاطب، چرا به صورت ضرب المثل در آمده است. جان کلام اینجاست که گاهی اتفاق می افتاد بانوی خانه داری با بانوی دیگر فی المثل خواهر شوهر یا زن همسایه که مدتها با یکدیگر قهر بوده، اختلاف داشته اند هر دو نفر در آن حمام حضور داشته اند و هر کدام از این فرصت میخواست استفاده کند و بداند که دیگری پشت سر او در حمام چه میگوید و چگونه سعایت می کند. بدیهی است در صحن حمام که همه و غوغای عجیبی از سر و صدا و بگو مگو بر پا بود امکان نداشت که هیچکدام از سعایت و بدگویی طرف مقابل نسبت به خود آگاه شود.

به علاوه احتیاط میکردند که در صحن حمام حرفی در این زمینه بزنند، نکند کسی از طرف مقابل بگوش نشسته باشد تا حرفهایشان را استراق سمع کند و بشنود و به طرف مقابل بگوید. پس هر کدام منتظر فرصت می نشست و موقعی که یکی از آن دو نفر داخل خزینه میرفت دیگری یکی از آشنایانش را به بهانه شستشو به داخل خزینه میفرستاد تا "سر و گوش آب بدهد" یعنی تظاهر به شستشو بکند و در ضمن گفتگوی طرف مقابل با مخاطبش را استراق سمع کرده به اطلاع و آگاهی او برساند. سر و گوش آب دادن در اینجا هم که نوعی جاسوسی به شمار می آمد و به منظور تجسس در اوضاع و احوال و اطلاع و آگاهی از منویات و مکنونات خاطر دشمن به کار میرفت، رفته رفته به صورت ضرب المثل در آمده است.

ناگفته نماند که سر و گوش آب دادن در حمامهای قدیم تنها اختصاص به زنان و بانوان نداشت بلکه مردان هم به منظور تحصیل اطلاع و آگاهی از گفتار و نیت مخالفان گهگاه از این رویه استفاده کرده، افرادی را که سوءظن نکنند به خزینه حمام می فرستاد تا سر و گوش آب دهند و استراق سمع کنند. در هر صورت به طوری که ملاحظه می شود هر دو روایت را که از معمران و اهل اطلاع شنیده در این مقاله نقل کرده است، ولی به عقیده نگارنده روایت اول صحیح است و روایت دوم ضعیف به نظر میرسد و محقق و معلوم نیست.

آفتابی شد



هر گاه کسی پس از دیر زمانی از خانه یا محل اختفا بیرون آید و خود را نشان دهد، اصطلاحاً می گویند فلانی «آفتابی شد». بحث بر سر آفتابی شدن است که باید دید ریشه آن از کجا آب می خورد و چه ارتباطی با علنی و آشکار شدن افراد دارد. خشکی و کم آبی از یک طرف و وضع کوهستانی، به خصوص شیب مناسب اغلب اراضی فلات خراسان از طرف دیگر، موجب گردید که حفر قنوات و استفاده از آبهای زیر زمینی از قدیمترین ایام تاریخی مورد توجه خاص آریاییها قرار گیرد. اگر چه وسایل حفر قنات از هزاران سال پیش تا کنون تغییری نکرده است، مع ذلک آریاییها با تحمل رنج فراوان موفق شده اند از ده قرن قبل از میلاد مسیح مساحت زیادی از بیابانهای بی آب و علف کشور را به مزارع و باغات سرسبز و خرم میدل سازند. شاهان هخامنشی برای تشویق مردم به کشاورزی و آباد کردن اراضی بایر و لم یزرع، مقرر داشته بودند که: هر کس زمینهای بی حاصل را آبیاری و آماده کند، تا پنج پشت از پرداخت مالیات و عوارض مقرر معاف خواهد بود. در عهد هخامنشیان فن فنایی را در کشورهای مفتوحه معمول می ساختند. چنانکه شبه جزیره عمان را به این وسیله آباد کردند؛ و در بیابانهای سوریه و شمال آسیای مرکزی به حفر قنوات پرداختند. فن فنایی به جهت عظمت و اهمیتش از حدود مرزی این مرزوبوم خارج شد و در کشورهای دور دست تا دامنه کوههای اطلس در آفریقای شمالی نیز گسترش پیدا کرد.

در عهد اشکانیان و ساسانیان نیز که به امور زراعت توجه خاصی مبذول می شد، احداث سد و نهر و حفر قنوات در درجه اول اهمیت قرار داشت. ولی در زمان تسلط خلفای عرب متدرجاً تأسیسات آبیاری و آبادیها تعدماً و یا بر اثر عدم توجه رو به ویرانی گذاشت. به طور کلی حفر و تونلهای تحت الارضی به قدری اهمیت

داشته و دارد که در عصر حاضر با وجود این همه امکانات و وسایل موجود، آن را از عجایب اختراعات بشمار آورده اند. زمین شناس آمریکایی به نام تولمان در کتابی که راجع به آبهای زیر زمینی نوشته، قنات را بزرگترین اقدام مربوط به تهیه آب در روزگار باستان دانسته است.

هرگاه سطح آب به زمین نزدیک بوده، شیب آن هم کافی باشد، طول قنات از چند کیلومتر تجاوز نمی کند؛ ولی مسطح بودن زمین و شیب ملایم گاهی طول قنات را تا یک صد و بیست کیلومتر هم می رساند. که از مسافتات بعیده با تحمل مخارج گزاف به دست می آید. در بعضی از نقاط که سطح آب در عمق زیادی قرار دارد، چاهها مخصوصاً مادر چاه تا سیصد متر عمق دارند. با این توصیف و با توجه به عمق چاهها و طول قنات می توان به مهارت و استادی شرقیان چیره دست پی برد که چگونه از قرنهای پیش قادر بودند به با وسایل خیل ساده و ابتدایی شیب آب زیر زمینی و طراز زمین را در عمق چند صد متری از زیر زمین طوری حساب کنند که آب پس از طی کیلومترها در نقطه محاسبه شده به سطح زمین برسد و به قول مقتی ها « آفتابی شود ».

یعنی از تاریکی خارج و در معرض آفتاب و روشنایی قرار گیرد. در هر صورت غرض از تمهید مقدمه بالا این است که " آفتابی شدن " از اصطلاحات است و آنجا که آب به مظهر سطح زمین می رسد و گفته می شود آفتابی شد؛ یعنی آب از تاریکی خارج شده به آفتاب و روشنایی رسیده است. این عبارت بعدها مجازاً در مورد افرادی که پس از مدتها از اختفا و انزوا خارج می شوند به کار برده شده است.

منابع مورد استفاده : مجله هنرکلکسیون سالهای 65- 67، فرهنگ ، گنجینه سخن و فرهنگ و فلکولر.